

مورچه بي دقت

آن شب برف سنگيني باریده بود . همه جا سرد بود ...



آن شب برف سنگيني باریده بود . همه جا سرد بود .
 موجي (مورچه کوچولو) و فيلو (فيل کوچولو) در خانه خوابیده بودند . بخاري كوچك آنها روشن بود اما نمي توانست همه خانه را گرم کند .
 موجي گفت : " بايد يك فكري بکنيم که خانه را گرم کنیم .
 و بعد گفت : " يك فکر حسابي دارم . ما مي توانيم تمام شعله هاي اجاق گاز را روشن کنیم تا خانه گرم شود ."
 فيلو گفت : " اما اين کار خطرناک است . مگر يادت نيست که آقاي ايمني مي گفت همچوقت اين کار را نکنيد ؟
 موجي گفت : آقاي ايمني در خانه گرمش خوابیده و نمي داند که ما داريم از سرما مي لرزيم .
 موجي اين را گفت و سراغ اجاق گاز رفت و همه شعله ها را روشن کرد .
 کم کم خانه گرم شد ولي بوي گاز همه جا را گرفته بود .
 موجي که گرمش شده بود پنجره را باز کرد .
 چند دقيقه بعد صدای زنگ در بلند شد . فيلو با تعجب در را باز کرد . آقاي ايمني پشت در بود .
 آقاي ايمني گفت : " داشتم از اينجا عبور مي کردم ، ديدم توي اين سرما پنجره هايان باز است ، تعجب کردم . گفتم در بزنم و ببرسم اينجا چه خبر است ؟ ! "
 فيلو گفت : " موجي سردش بود و اجاق گاز را روشن کرد تا خانه را گرم کند و حالا هم گرمش شده و رفته پنجره را باز کرده
 آقاي ايمني فریاد زد : " چي ؟ مگر اجاق گاز بخاري است که با آن خانه را گرم مي کنید ؟
 اول اين که گرم کردن خانه با شعله هاي اجاق گاز کار اشتباهي است . "
 فيلو با سرعت دوید و گاز را خاموش کرد .
 بعد آقاي ايمني ادامه داد : شما نبايد آنقدر خانه را گرم کنید که مجبور شويد پنجره ها را باز کنید . هيچ مي دانيد اينطور ي چقدر گاز هدر مي رود ؟
 شما مي توانيد لباس گرم بپوشيد و يا جلو در و پنجره ها پرده هاي کلفت بزنيد تا گرماي خانه هدر نرود .
 بايد در زمستان جلوي دريچه کولر را بپوشانيد تا گرماي خانه هدر نرود .
 فيلو با سرعت رفت و مقداري لباس آورد و به موجي گفت : اين لباسها را بپوش . من مي روم جلوي پنجره ها پرده بزنم
 ساعتی بعد ، پرده هاي پنجره زده شد . فيلو با يك تکه ناپلن ، جلوي دريچه کولر را هم پوشاند .
 آقاي ايمني گفت : دوستان عزيز يادتان باشد موقع خواب شعله بخاري را کم کنید و از پتو و لحاف مناسب استفاده کنید .
 آقاي ايمني خداحافظي کرد و رفت . حالا خانه گرم شده بود و همه راحت بخواب رفتند .